

• دریافت ۹۱/۰۷/۸

• تأیید ۹۱/۰۹/۷

تاریخ ادبیات و دانش‌های دیگر

احمد خاتمی*

چکیده

بحث درباره تاریخ ادبیات، ضرورت و چگونگی تدوین آن از مباحثی است که به‌ویژه در دو دهه اخیر مورد توجه محققان و منتقدان ادبی واقع شده است و هر کدام از دریچه‌ای به تاریخ ادبیات نگریسته، اشکالاتی را بر کتب تاریخ ادبی منتشر شده وارد نموده، پیشنهادهایی را برای رفع نواقص و فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای تدوین تاریخ ادبیات ارائه نموده‌اند که وجه غالب مشترک منتقدان است. در لابه‌لای اظهارنظرها چنین استنباط می‌شود که بعضی از ایشان برآنند تا تاریخ ادبیات را صرفاً به متون ادبی محض اختصاص دهند و از بررسی متون علمی — که تاکنون مدبّر مورخان تاریخ ادبیات بوده است — پرهیز نمایند. این مقاله اختصاراً به این موضوع می‌پردازد که چه ارتباطی بین ادبیات و علوم وجود دارد؛ این ارتباط از کی و چگونه به‌وجود آمده است؟ و در نهایت این سؤال را مطرح می‌کند که آیا اصولاً می‌توان متون ادبی — به‌ویژه متون منثور ادبی — را از متون علمی جدا کرد؟ و برای آن تاریخ ادبیاتی مستقل نوشت؟

کلید واژه‌ها:

ادبیات، تاریخ، تاریخ ادبیات، علوم، دانش بینارشته‌ای.

مقدمه

خوشبختانه در دو دهه اخیر توجه به تاریخ ادبیات فزونی یافته و برخی از محققان و پژوهشگران به تبیین ضرورت‌ها، راهکارها، نارسایی‌ها، چالش‌ها و نظریه‌های تاریخ ادبیات اهتمام نموده‌اند؛ بعضی نهادهای علمی مانند فرهنگستان زبان و ادب فارسی با نشست‌های علمی درباره تاریخ ادبیات و دانشگاه شهید بهشتی با راه‌اندازی قطب تاریخ ادبیات فارسی و انتشار فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ ادبیات، شرایط را برای بحث‌های جدی‌تر در زمینه تاریخ ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبی فراهم آورده‌اند. همکاران دانشگاهی و علاقه‌مندان به حوزه‌های پژوهش در ادبیات فارسی در کتب و مقالاتی که انتشار داده‌اند اظهارنظرهایی درباره تاریخ ادبیات نموده‌اند که وجه مشترک همه آنها ضرورت تدوین تاریخ ادبیات فارسی به گونه‌ای دیگر است. گونه‌ای متفاوت با آنچه در روش تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی متداول است.

آنچه که از لابه‌لای این دسته از آرای انتقادی استخراج می‌شود، حکایت از آن دارد که پژوهشگران معاصر انتظاراتی متناسب با نیازهای علمی جامعه از مورخ تاریخ ادبیات فارسی دارند؛ ایشان معتقدند که:

مورخ باید بر نقد ادبی مسلط و ملاک‌ها و روش‌های آن را بشناسد و به کار گیرد؛

با نظریه‌های تاریخ ادبیات و رویکردها و روش‌های آن آشنا باشد؛

شم تاریخی داشته باشد؛

از عنصر ذوق شخصی در تدوین تاریخ ادبیات پرهیز کند؛

با کیفیات ذاتی متون آشنا باشد؛

از ذوق سلیم و شم قوی ادبی برخوردار باشد؛

ادبیات شفاهی و مردمی را نیز مدنظر داشته باشد و به شاعران و نویسندگان محلی توجه کند؛

کلان‌نگر باشد و از ذهنیت و نگاه فلسفی برخوردار باشد؛

و در نهایت بتواند رابطه حوادث تاریخی، فضای علمی و فرهنگی و محیط‌های فکری را با

جریان‌های ادبی زنده نگاه دارد.

در میان اظهارنظرهایی که منتقدان تاریخ ادبیات‌نویسی نموده‌اند و غالباً راه اعتدال و انصاف را پیموده‌اند، بعضی جنبه افراط پیش گرفته و تصور کرده‌اند که تنها با بررسی متون ادبی بر پایه و اساس بعضی نظریه‌های جدید می‌توان به یک تاریخ ادبیات کارآمد و جامع دست یافت. این مقاله بر آن است تا به عنوان درآمدی بر بحث‌های مفصل کمی و کیفی تاریخ ادبیات به این

نکته مهم بپردازد که تدوین تاریخ ادبیات جامع فارسی بدون توجه به اوضاع دینی، علمی و فرهنگی در کنار مسائل سیاسی و اجتماعی مقدور نیست و مقبول خاطر پژوهشگران حوزه‌های علوم انسانی نخواهد افتاد.

به نظر چنین می‌آید که طرح اینگونه مباحث، ناشی از مناقشاتی است که بر سر دو عنصر مهم تاریخ ادبیات، یعنی تاریخ و ادبیات وجود دارد. و اگر چه ورود به این مباحث نظری در بادی امر ممکن است چندان مهم تلقی نشود، اما بسیار حائز اهمیت است. زیرا بحث در مبانی نظری در هر شاخه علمی می‌تواند فرهنگ‌سازی و اندیشه‌پروری کند و «افق‌های تازه‌ای به روی جامعه اندیشه‌مند بگشاید... و راه تازه‌ای برای کسب جایگاه شایسته در فرهنگ جهانی به روی ما باز کند...» (سمیعی، ۱۳۹۱: ۳۰۰)

مورخان و عالمان در تاریخ

در تعریف و موضوع و اهداف علم تاریخ سخن‌ها گفته‌اند که سهم مورخان اسلامی و ایرانی در آن چشمگیر است که مجموعه‌ای مهم از آنها را می‌توان در تحقیق روزنتال، ضمیمه علم/تاریخ عندالمسلمین مطالعه کرد.

ابن خلدون در مقدمه خود تاریخ را فن دانسته و می‌نویسد: «بدان که فن تاریخ را روشی است که هرکس بدان دست نیابد، و آن سودهای فراوان و هدفی شریف است. چه این فن ما را به سرگذشت‌ها و خوبی‌های ملت‌ها و سیرت‌های پیامبران و دولت‌ها و سیاست‌های پادشاهان گذشته آگاه می‌کند.» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۱۲) و درباره موضوع علم تاریخ معتقد است که: «حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی، یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود چون توحش و همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهان‌گشایی‌های بشر در چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این اجتماع ایجاد می‌شود مانند تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به دست می‌آورد چون پیشه‌ها و معاش و دانش‌ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می‌دهد.» (همان، ۶۴)

با این حال و با توجه به قدمت علم تاریخ در جوامع بشری، منتقدان به علم تاریخ اشکالاتی وارد کرده‌اند و اساس آن یعنی علم بودن تاریخ را هم با دیده تردید نگریسته‌اند. به عقیده منتقدان اصولاً تاریخ و شناخت گذشته است و به معنای دقیق‌تر شناخت گذشته انسان، و گذشته

ماهیتاً آن خبری است که دیگر وجود ندارد.» (سمیعی، ۱۳۹۱: ۳۱۶) از ایرادات دیگری که به تاریخ وارد کرده‌اند، آن است که «مورخان تحت تأثیر فرهنگ خود قرار می‌گیرند و نوشته‌های آنان بازتاب ارزش‌ها، باورها و ملاحظات بلاغی رایج در گفتمان‌های مربوطه است. آنان همچنین می‌گویند که نوشته‌های مورخان اغلب بازتاب علایق فردی است و موقعیت گروه‌هایی را که مورخان هم به آن اعتقاد دارند ارتقاء می‌بخشد. پس به نظر شکاکان، توصیف‌ها، تفسیرها و تبیین‌های تاریخی بازتاب بستر فرهنگی و منافع اجتماعی مورخان است نه گزارش‌های درست از گذشته. چنین دیدگاه‌هایی نسبت باورانه، پست‌مدرن و بخشی از «تاریخ باوری جدید» نامیده شده است.» (مکالا، ۱۳۸۷، ۱۴) ... اگرچه این دسته از اشکالات و ایرادات را مورخان پاسخ داده‌اند و مثلاً دربارهٔ اینکه امر تاریخی متعلق به گذشته است و مشاهده‌پذیر نیست. بر آثار به‌جای مانده از گذشته (اسناد و مدارک) و بازسازی آنها تکیه کرده‌اند، اما اشکال وارده همچنان برجاست که در بازسازی گذشته به ناچار خلأهایی وجود دارد. «در مواردی اسناد و مدارک در کار است اما در دسترس نیست یا مانع مورخ برای دسترسی به آنها می‌شوند یا از همه اسفناک‌تر آنها را به ملاحظات سیاسی یا فرقه‌ای نابود و مخدوش می‌سازند. بسیاری از مدارک بازمانده در اثر عدم مراقبت از حیز انتفاع می‌افتند...» (سمیعی، ۱۳۹۱: ۳۱۸-۳۱۷)

خلاصه آن است که عدم توانایی در تشخیص مدارک اصل از بدل، رواج و غلبهٔ مشرب ذوقی، اسطوره‌سازی، ذهن‌گرایی در همه دوره‌ها وجود داشته و پیامدهای آن گریبان تاریخ را گرفته است. و این در حالی است که دانشمندان از گذشته‌های دور تا روزگار ما که نقدهای جدی پست‌مدرنیسمی عرصه را بر تاریخ تنگ کرده، کوشیده‌اند تا اعتبار رشتهٔ تاریخ را حفظ کنند و به پرسش‌های اصلی فراروی مورخان که بیشتر بحثشان بر سر «چیستی» و «اعتبار» علم تاریخ است، پاسخ مناسب و مستدل دهند. و شناخت تاریخی را به‌صورت بخشی از شناخت ما از جهان هستی که نهایتاً بر تجارب ادراکی استوار است معرفی کنند. مکالا در فصل سوم از کتاب بنیادهای علم تاریخ استنباط را به استنباط‌های مستقیم، استنباط‌های معطوف به بهترین و استنباط‌های تلفیقی تقسیم می‌کند و معتقد است که زنجیرهٔ استنباط دارای چند حلقه است؛ مورخان بر پایهٔ ادراک‌های خود وجود نوع خاصی از شواهد (evidence) را استنباط می‌کنند؛ بر پایهٔ آن شواهد کنش‌ها و شرایط پدیدآورندهٔ آن شواهد را استنباط می‌کنند و همچنین بر پایهٔ این توصیفات معطوف به گذشته، دربارهٔ چیزهایی مانند تصورات، نگرش‌ها، اعمال و حالات روانی گذشتگان، رویدادهایی که گزارش می‌کنند ساختارهای جامعهٔ آنها به استنباط‌های بیشتری می‌رسند...» (رک: مکالا، ۱۳۸۷: ۱۲۲-۸۱)

همچنین عالمان علم تاریخ راه کارهای دیگری را برای ساماندهی وضعیت علم تاریخ و کسب جلب اعتماد به آن، اندیشیده‌اند «و مثلاً به جای واریسی آزمایشی در تاریخ از تاریخ تطبیقی در کشورها و مناطق گوناگون استفاده کرده و علم تاریخ را علمی جامعه‌شناختی و نه رویدادشناختی دانسته‌اند.» (سمیعی، ۱۳۹۱: ۳۳۱)

اینکه آیا امکان شناخت تاریخ وجود دارد، آیا شناخت معانی متون مقدور است؟ آیا بسترهای متون صرفاً متون دیگری هستند؟ آیا مؤلفان و مورخان در تألیفات خود نیاتی داشته‌اند؟ آیا تفسیرهای تاریخی ذهنی است؟ آیا مورخان می‌توانسته‌اند تمایلات و تعصبات خود را نسبت به مسائل تاریخی نادیده بگیرند؟^۱ تفاسیر تاریخی را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا روایت‌های تاریخی از گونه روایت‌های متعارفند؟ یا ترکیبی؟ و... دهها سؤال دیگر ورود به تاریخ را با کندی روبه‌رو می‌کند با این همه «باید پذیرفت که در عرصه تاریخی که رویدادها موج‌وار بر روی یکدیگر سوار می‌شوند، مورخ نمی‌تواند به همان وقتی که فیزیکدان یا شیمی‌دان در محدوده آزمایشگاه به یافته‌های علمی خود دست می‌یابد، دست یابد و علل و شرایط دخیل در رویدادها را واریسی و اعلام نظر قطعی کند. بنابراین تاریخ از علوم دقیقه نیست ولی می‌تواند روندها، جهت‌های شکل‌گیری حوادث تاریخی را تشخیص دهد و اظهار نظر کند که در چه مقطعی و چرا روند رو به رشد رفته یا سیر زوالی یافته است و به همین دلیل می‌توان به صراحت گفت که شکاکیت تام در علم تاریخ موجه نیست.

جایگاه تاریخ در تاریخ ادبیات را هم باید با همین نگاه دید؛ انتظار ما از تاریخ ادبیات دست‌یابی به علل و عوامل وقوع و بروز حوادث ادبی است و البته قطعیت و حتمیت اظهارنظرهای تاریخی در تاریخ ادبی، نیز به میزان قطعیت در مباحث علوم دقیقه نمی‌تواند باشد. تردیدی نیست که بررسی همه‌جانبه شکل‌گیری یک اثر ادبی یا برآمدن یک شاعر یا نویسنده به دهها عامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و... بستگی دارد که جمع‌بندی و تحلیل نهایی آنها و تبیین تأثیرپذیری از پیشینیان و معاصران و تأثیرگذاری در معاصران و پسینیان بیش از هر

۱. و این نکته شاید مهم‌ترین و جدی‌ترین انتقاد به تاریخ باشد. علامه محمدالمظفر در کتاب *ماجرای سقیفه* می‌نویسد: «یکی از مشکل‌ترین و سنگین‌ترین وظایفی که مورخ بر عهده دارد این است که گرد و غبار تعصب و تمایلات شخصی و احساسات دینی یا ملی یا وطنی و امثال آن را از دامن فکر خودش پاک کند با این حال اگر بخواهد آثار و عقاید و امیالش را از نوشته‌اش و آثارش محو کند، شاید این عمل نزدیک به محال باشد زیرا نفس هر بشری عقلش را وادار به تصدیق امیال و عواطفش می‌کند.» (آیین‌ه‌وند، ۱۳۶۴: ۲۸)

دانش دیگری با دانش تاریخ و نظریه‌های مرتبط با آن ممکن و مقدور است. ساده‌انگاری است که توقع کسانی از تاریخ ادبیات، صرفاً بحث در زندگانی و احوال شاعران و نویسندگان در دوره‌های مختلف باشد و یا اینکه وظیفه آن را در نسب‌شناسی و تشخیص درست سال و ماه و روز تولد و درگذشت شاعر و یا نویسنده، خلاصه کنند. انتظار ما از تاریخی که در خدمت ادبیات قرار گرفته، بررسی‌ها و تحلیل‌های جدی برای رویدادهای ادبی از جمله خلق آثار ماندگار و آفرینندگان آنها، چگونگی پیدایش و زوال سبک‌های ادبی، چگونگی پیدایش نقد ادبی و رونق و کسادی آن در ادوار مختلف، تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی در تحولات ادبی و... است.

درباره ادبیات

عده‌ای در علم بودن ادبیات نیز تردید کرده‌اند و گفته‌اند که «آثار ادبی را مطلقاً نمی‌توان مورد بررسی و تحقیق قرار داد. این آثار را می‌توان خواند و بر آنها می‌توان ارج نهاد و از آنها لذت برد...»

پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح است عبارت است از:

آیا می‌توان به صورت منطقی و عقلی از هنر، به‌ویژه ادبیات، سخن گفت؟

اگر چنین چیزی ممکن است، چگونه باید آن را انجام داد؟

یکی از جواب‌هایی که به این پرسش ممکن است داده شود این است که چنین چیزی میسر نیست به شرط آن که روش‌های علوم طبیعی را در مورد ادبیات به کار بندیم، مثلاً بکشیم تا عامل عینی و غیرشخصی بر تحقیق ادبی حکمفرما باشد نه عامل ذوقی و ذهنی؛ یا در پی آن باشیم که علت پیدایش آثار ادبی را پیدا کنیم و برای این کار به شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که این آثار در آنها به‌وجود آمده‌اند، توجه کنیم؛ یا به مطالعه آماری بپردازیم، یا برای نشان دادن سیر تکاملی و تطوّر ادبیات از مفاهیم زیست‌شناسی کمک بگیریم.

امروزه تقریباً اتفاق حاصل شده است که این طرز به کار بستن روش‌های علوم امیدهایی را که در ابتدا به آنها بسته شده بود را بر نیآورده است. «(ولک، ۱۳۹۱: ۳۸۲)

بدیهی است که روش علوم طبیعی با علوم انسانی سازگار نیست و روش‌های علوم انسانی با علوم طبیعی کاملاً متفاوت است زیرا علوم طبیعی در حدود توضیح و توصیف «پدیده»‌هاست در حالی که علوم انسانی می‌خواهد «پدیده»‌ها را بفهمد. عالم طبیعی می‌کوشد تا قوانین حاکم بر رویدادها را به دست آورد در حالی که مثلاً در علم تاریخ که شاخه‌ای از علوم انسانی است، مورخ تلاش می‌کند تا حدّ و مرز رویدادی را که هرگز تکرار نخواهد شد، معلوم کند.

بنابراین روش علوم طبیعی روش تعمیمی است و روش علوم انسانی، روش تخصیصی؛ «و کسانی که کوشیده‌اند تا در ادبیات قوانینی کشف کنند با شکست روبه‌رو شده‌اند حداکثر آنچه از این تلاش می‌تواند حاصل شود، کلیاتی است که درباره فرایند ادبی چیزی را روشن نمی‌کند. در عوض، مثلاً علم فیزیک بزرگ‌ترین افتخارش کشف نظریه‌ای خواهد بود که قوانین الکتریسته و حرارت و ثقل و نور را به یک فرمول درآورد.» (همان، ۳۸۴)

اختلاف آراء درباره این که ادبیات را از چه دریچه‌ای بنگریم و چگونه درباره آن قضاوت کنیم، ریشه‌دار است. «بهتر آن است که بپذیریم که هر اثر ادبی، در عین حال هم در قلمرو کلی است هم در قلمر جزئی، هم فردی است و هم عام، چه فردی بودن یا جزئی مطلق و یگانه بودن فرق دارد. هر اثر ادبی مانند هر موجود انسانی دارای مشخصات فردی خویش است؛ لیکن، در پاره‌ای از خواص یا اثرهای دیگر شریک است؛ همچنان که هر فرد انسانی هم با نوع انسانی در پاره‌ای از مشخصات شریک است و هم در عین حال ویژگی‌های شخصی خود را دارد.» (همان، ۳۸۴)

بنابراین به اعتقاد او:

تحقیق ادبی و تاریخ ادبیات می‌کوشد تا جنبه فردی یک اثر ادبی، یک مصنف یک دوره ادبی یا مجموعه ادبیات یک ملت را کشف کند.

اما پاسخ دادن به این سؤال که ادبیات چیست؟ و کدام یک از معانی و مفاهیم آن در حوزه تاریخ ادبیات قرار می‌گیرد، نیز آسان نیست.

یکی از پاسخ‌ها می‌تواند این باشد که ادبیات همه آن چیزهایی است که به تاریخ تمدن مربوط است. اما برای درک ماهیت عصر یا تمدنی لازم نیست که خود را در چارچوب ادبیات محصور کنیم. تلاش، در تحقیق ادبی تنها باید خدمتی به تاریخ فرهنگ تلقی گردد. تاریخ ادبیات را نمی‌توان با تاریخ تمدن یکی دانست...

عده‌ای [هم] ادبیات را منحصر دانسته‌اند به آثار معتبر و عمده که هم از حیث موضوع و هم از حیث بیان و شکل ادبی درخشان باشند. در این حال ملاک قضاوت ارزش هنری است خواه ارزش هنری ویژه و خواه همراه با کیفیت معنوی مجموع اثر.

از این‌رو اغلب تاریخ‌های ادبیات از فیلسوفان و مورخان و متکلمان و علمای علم اخلاق و سیاست‌مداران و حتی از برخی دانشمندان گفت‌وگو می‌کنند؛ اما فصل‌هایی که به اینان اختصاص داده می‌شود هم در مقایسه با آنچه به شاعران و نمایشنامه‌نویسان و رمان‌نویسان

تعلق می‌یابد بسی مختصرتر است و هم کمتر از ارزش بالاخص از ارزش هنری آثار آنان سخن می‌رود. (همان، ۳۸۵ و ۳۸۷ به اختصار)

از آنچه اشاره شد معلوم می‌شود که اختلافات بر سر تعریف، موضوع، هدف و فلسفه ادبیات و اینکه چه مؤلفه‌هایی دارد، ارتباط آن با فرهنگ و تمدن چیست و... اختلافاتی جدی است و بدیهی است که این اختلاف نظرها تا چه میزان در تبیین و تعریف و تدوین تاریخ ادبیات مؤثر بوده و خواهد بود.

عوامل ایجاد و تقویت ارتباط ادبیات و دانش‌های دیگر

از نکاتی که در مقدمه باید به آن پرداخت پیوند تنگاتنگ ادبیات و علوم در تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی است که گویی در یک بستر روئیده‌اند و از یک آیشخور نوشیده‌اند، اگرچه ثمرات گوناگون به بار آورده‌اند. عواملی که موجب این پیوند و تنگاتنگی شده است متعدّدند از مهم‌ترین آنهاست:

تعریف و تقسیم‌بندی علوم در نزد ایرانیان مسلمان

علم و دانش در نزد قدما اعم است از علوم اثباتی و تجربی و شامل همه اطلاعات بشری است. مسلمانان این دانش‌ها را در دو رشته معقول و منقول محصور و علوم منقول را به علوم ادبی و شرعی تقسیم کرده‌اند و علوم ادبی را مقدمه‌ای برای علوم شرعی دانسته‌اند. علوم شرعی هم مربوط است به علوم قرآنی (علم قرائت و تفسیر و فروغ آنها)، علم‌الحديث و درایه‌الحديث و فروع آنها، علم فقه و فروع آن و علم کلام. مقصود از علوم عقلی یا علوم اوائل، همه علوم است که با تعقل و استدلال سروکار دارند و عبارتند از انواع حکمت و اصول و فروع و هر یک از چهار علم «الهی»، «طبیعی»، «ریاضی» و «اخلاق یا حکمت عملی». و مقدمه آنها یعنی منطق. به اعتقاد ایشان علوم ادبی نیز ناظرند بر کیفیت بیان معانی به صور مختلف آنها از قبیل کتابت و خطابت و انشاء و شعر و علوم متعلق به الفاظ (علم مخارج حروف، علم لغت و علم اشتقاق و علم صرف) و علوم متعلق به مرکبات (نحو، معانی، بیان بدیع، عروض، قوافی، قرض‌الشعر، و جز آنها).

نقش ایرانیان در شکل‌گیری مراکز علمی و ادبی

به هنگام ظهور و توسعه اسلام، چند مرکز عمده از مصر تا هند سرگرم فعالیت‌های علمی بود مانند مرکز علمی اسکندریه و مراکز علمی بیزانس و ازبیر و شهرهایی از سواحل علیای فرات

مثل رُها و قنسرین و حرّان در حوزه روم شرقی و مراکز مهم علمی در شاهنشاهی ساسانی مثل نصیبین و تیسفون و سلوکیه و گندیشاپور و ریشهر (ریواردشیر) و مرو و جز آنها. در این مراکز به اختلاف، زبان‌های یونانی، سریانی و پهلوی و نبطی و هندی به عنوان زبان‌های علمی متداول و مورد استفاده بود و در تمام آنها علوم مختلف عقلی، خاصه حکمت طبیعی و ریاضی و تمام شعب آنها و منطق ارسطویی رایج بود و در آنها، هم از اطلاعات قدیمه محلی و هم از آثار علمای یونانی استفاده می‌شد. (صفا، ۱۳۸۵: ۳۴)

بعضی از این مراکز در علوم خاص تخصص داشتند مثلاً حرّان در علوم ریاضی، گندیشاپور در علم طب و مرو در علم ریاضی و نجوم مشهور بودند. و این وضع تا پایان حکومت امویان ادامه داشت. پس از آنکه حکومت اموی با پایمردی رجال ایرانی خاصه خراسانیان به دست آل عباس افتاد و رجال ایرانی تبار در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ کردند به سبب علم و دانشی که داشتند اصلاحاتی را پیش گرفتند و زمینه‌های لازم را برای جذب دانشمندان فراهم آوردند و نخستین خلفای عباسی نیز با ایشان همراه و همگام شدند و به تشویق و ترغیب عالمان به ترجمه کتب علمی از زبان‌های یونانی، سریانی، پهلوی، هندی و نبطی پرداختند. از میان نخستین دانش‌ها که به دربار عباسیان راه یافتند، علم طب است و نخستین دانشمندان جورجیس پسر بختیشوع، پزشک ماهر ایرانی است که در روزگار منصور دوانیقی (۱۵۸-۱۳۶ ق) دومین خلیفه عباسی برای معالجه خلیفه به دربار دعوت شد و مورد توجه خلیفه قرار گرفت. و دیگر علم نجوم است که به سبب اعتقاد خلفای عباسی بعد از منصور رونقی، به سزا یافت و پای نوبخت اهوازی و پسرش خورشادماه مکنی به ابوسهل و ابراهیم بن جیب فراری و پسرش محمد را به دربار عباسی باز کرد.

این اقدام که به برکت وجود ایرانیان در مرکز خلافت اسلامی رخ داد، کم‌کم بغداد را که شهرکی ایرانی بود به یک مرکز علمی مهم تبدیل کرد.

نخستین و برجسته‌ترین کار این مرکز علمی ترجمه و نقل علوم به زبان عربی بود. این کار که به دست عالمان طراز اول مراکز علمی غیرایرانی و بیش‌تر از آن از مراکز علمی ایرانی صورت می‌گرفت، این امکان را فراهم آورد تا دانش ممالک پیشرفته در قرون اولیه هجری در دست مسلمانان قرار گیرد. به وسیله همین دانشمندان بود که کتاب‌های بسیار در منطق و مابعدالطبیعه و طب و هندسه و حساب و هیأت و نجوم و کیمیا و فلاح و جز آنها به زبان عربی درآمد. نقش دانشمندان ایرانی در این نهضت عظیم متعدد، فراوان و غیرقابل انکار است. از

عوامل دیگری که در آمیختگی علم و ادب مؤثر افتادند: حمایت خلفا و سلاطین از ادیبان عالم و عالمان ادیب، ایجاد رقابت علمی بین شاعران و نویسندگان در دربار سلاطین، و شاید فضل‌فروشی بعضی شاعران و نویسندگان برای جلب توجه و احراز شرایط بهتر و خارج کردن رقبا از میدان قابل ذکرند.

ادبیات، دانشی بینارشته‌ای

آمیختگی علوم و ادبیات در دوره آفرینش از اسلام و به‌ویژه در دوره اسلامی به‌گونه‌ای است که تقریباً همه متون ادبی منثور فارسی درباره یکی از موضوعات علمی است، با توجه به نکاتی که در سطور بعد به آنها اشاره کرده‌ایم می‌توان به این نتیجه دست یافت که غالب علما و دانشمندان ایرانی و مسلمان، ادیب نیز بوده‌اند و همانگونه که در مدارس و مراکز علمی روزگاران پیشین مانند مدارس نظامیه، علوم را به معنی خاص آن می‌آموختند ادبیات و علوم ادبی را نیز به گونه ای تخصصی می‌آموختند. شاید بتوان علت آن را در اعتقاد قدما دانست که تدوین آثار علمی را بدون احاطه به مباحث و ظرایف ادبی ناممکن — یا دست کم ناشایست — می‌دانسته‌اند. از این‌روست که در تاریخ ادب فارسی به ندرت بتوان متن منثوری را یافت که مستقل از دانشی، صرفاً به عنوان یک متن ادبی مشهور باشد. بنابراین لازم است تا در طبقه‌بندی متون منثور ادبی وجه بینارشته‌ای آنها را مدنظر داشته باشیم و از آنها با عناوینی پیشنهادی زیر یاد کنیم:

ادبیات و فلسفه

مانند: ترجمه و شرح رساله حیات بن یقظان از ابوعبید جوزجانی در قرن پنجم و لطایف الحکمة سراج‌الدین ارموی و دره‌التاج قطب‌الدین شیرازی و یزدان شناخت عین‌القضاة همدانی و مصنفات افضل‌الدین کاشانی و...

ادبیات و جغرافیا

مانند: عجایب‌البلدان از ابوالمؤید بلخی (در قرن چهارم) و حدود‌العالم من‌المشرق الی‌المغرب و نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی و معجم‌البلدان یاقوت حموی و هفت اقلیم امین احمد رازی و...

ادبیات و کلام

مانند: رسال معراجیه از ابن سینا (در اواخر قرن چهارم) و خوان اخوان و گشایش و رهایش و جامع الحکمتین و زادالمسافرین و وجه دین از ناصر خسرو و بیان الادیان از ابوالمعالی محمد بن عبیدالله و کشف‌المحجوب سجستانی و...

ادبیات و نجوم

مانند: البارع از منجم قمی (در قرن چهارم) و التفهیم لاوائل صناعة التنجیم از ابوریحان بیرونی و روضة المنجمین از شهردان بن ابی الخیر و کفایة‌التعلیم فی احکام التنجیم و جهان انس از مسعودی غزنوی و کیهان شناخت از ابوعلی قطان تبریزی و...

ادبیات و ریاضی

مانند: جبر و مقابله از خیام نیشابوری (در قرن پنجم) و کتاب کفایة‌التعلیم از مسعودی غزنوی و الابعاد و الاجرام غیاث‌الدین جمشید کاشانی و دستورالعمل و تصحیح الجدول از ملامحمود بن محمد بن قاضی زاده رومی و...

ادبیات و تاریخ

مانند: تاریخ بلعمی از ابوعلی بلعمی (در قرن چهارم) و تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی و فارس‌نامه ابن بلخی و تاریخ بیهق ابوالحسن بیهقی و راحة‌الصدور و آية‌السرور نجم‌الدین راوندی و نفثة‌المصدر نسوی و تاریخ جهانگشای جوینی و وصاف‌الحضرة و...

ادبیات و پزشکی

مانند: هدایة‌المتعلمین فی الطب از ابوبکر بخاری (در قرن چهارم) و الابنیه عن حقایق الادویه از موفق هروی و ذخیره‌خوارزمشاهی از سیداسماعیل جرجانی و دستورالصلاح و دلائل‌البول و دلائل‌النبض از سلطانعلی گنابادی و...

ادبیات و موسیقی

مانند: ایقاع از صفی‌الدین ارموی (در قرن هفتم) و جامع‌الالخان از کمال‌الدین عبدالقادر مراغه‌ای

و...

شایان ذکر است که این پیوند و آمیختگی بیشتر در آثار ادبی پیش از دوره مشروطه به چشم می‌خورد و پس از مشروطه و تخصصی‌تر شدن علوم و گستردگی و تنوع آنها، شاخه‌های علمی هر یک مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار گرفته و می‌گیرند. از این زمان به بعد، ادبیات بیشتر به حوزه شعر و ادبیات داستانی (اعم از رمان، رمانس، داستان بلند، داستان کوتاه، داستانک و ادبیات نمایشی) اختصاص یافته است.

ضرورت‌ها و پیامدهای آمیختگی ادبیات و علوم

طبیعی است با توجه به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی که ماندگاری نویسنده و شاعران بسته به میزان برخورداری آنها از شاخه‌های مختلف علوم می‌شد، متون ادب فارسی اعم از نثر و نظم نیز آمیخته به اصطلاحات علمی شود، به نحوی که فهم آن برای خوانندگان عادی در روزگار شاعر یا مؤلف نیز آسان ننماید. وجود هزاران اصطلاح علمی (اعم از اصطلاحات پزشکی، نجومی، ریاضی، گیاه‌شناسی، داروشناسی، فیزیولوژی انسانی، فلسفه، کلام، تفسیر، حدیث و... و همچنین اصطلاحات مربوط به هنر مانند اصطلاحات موسیقی، نقاشی و نگارگری و خوشنویسی و معماری و...) حکایت از ضرورت توجه دانستن علوم دیگر در فهم متون ادبی دارد. ضرورتی که به دنبال وضعیت تولید علم و علم‌گرایی در مقاطع مختلف تاریخی وجود داشته و تاریخ ادبیات به عنوان ضابط، آنها را ثبت و ضبط کرده است.

البته جنبه ادبی نوشته‌های علمی در طول دو سده گذشته رو به کاهش گذاشته است. زیرا همانگونه که اشاره شد. پیشرفت و تخصصی‌تر شدن علوم باعث شدند که پژوهش‌های علمی برای بسیاری از مخاطبان غیرقابل درک شوند؛ امروزه علم را در مجلات علمی می‌توان یافت. آثار علمی اقلیدس، ارسطو، کوپرنیک و نیوتون امروز هم از اعتبار زیادی برخوردارند اما به دلیل آنکه دانش موجود در آنها تا حد زیادی منسوخ شده است دیگر نمی‌توان از آنها برای تعالیم علمی سود برد.

امروزه فلسفه نیز تا حد زیادی به یک رشته دانشگاهی تبدیل شده است. و بسیاری از آثار فلسفی در ژورنال‌های آکادمیک چاپ می‌شوند. در حالی که فیلسوفان بزرگ تاریخ مانند افلاطون، ارسطو، آگوستین، دکارت و نیچه رسماً نویسنده تلقی می‌شدند و درباره ادبیات اظهارنظر می‌کردند برخی از آثار فلسفی امروزی نیز «ادبیات» تلقی می‌شود اما بسیاری از دیگر آثار را نمی‌توان در این رده طبقه‌بندی کرد.

بخش عمده‌ای از آثار تاریخی را هنوز می‌توان جزو ادبیات به شمار آورد، به‌خصوص بخشی که آن را به نام گونه اثر غیرداستانی خلافاً می‌دانند. همچنین بخش اعظم آثار روزنامه‌نگاری مانند روزنامه‌نگاری ادبی نیز چنین است.

در شاخه‌های دیگر علوم انسانی از جمله حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و... وضع به همین گونه است و تفکیک آنها از حوزه ادبیات دست‌کم تا دوره مشروطه دشوار به نظر می‌رسد. حقیقت این است که ظرف انتقال دانش، ادبیات بوده است و این نه به معنای استفاده از زبان مادری است بلکه به معنای استفاده از ادبیاتی است که در مدارس مهم از جمله مدارس نظامیه جزو دروس اصلی در کنار فلسفه و تاریخ و کلام و فقه به طلاب می‌آموختند و آنها که از توانمندی‌های بیشتر و ذوق و قریحه لطیف‌تر برخوردار بودند، از این ظرف بهتر بهره می‌گرفتند و در انتقال دانش خود موفق‌تر بودند.

آمیختگی متون ادب فارسی به دانش‌های متداول روزگار مؤلف/ شاعر از یک‌سو و تألیف کتب علمی در قالب و هیأت متون ادبی، به نظم و نثر، نشان از دیرینگی و جدایی‌ناپذیر این پیوند دارد.

چند پیشنهاد

- امروزه کسانی که در صدد تدوین تاریخ جامع ادبیات فارسی‌اند باید به این نکته توجه داشته باشند که آثار چندوجهی، شخصیت‌های چندوجهی، ادوار چندوجهی در تاریخ ادبیات ایران کم نیست و ساماندهی آنها برای تدوین تاریخ ادبیات مستلزم طراحی و برنامه‌ریزی متناسب با حال و هوای فرهنگ ایرانی است؛ باید توجه داشت، «هیچ دانشی با الگوی دانش دیگر بنا نمی‌شود، پیشرفت دانش‌ها وابسته است به استقلال متقابل آنها که به آنها امکان می‌دهد تا هر یک تابع موضوع خود باشند. تاریخ ادبیات برای آنکه مایه‌ای از علمیت داشته باشد، باید از آنجا آغاز کند که راه هرگونه ادای دیگر علوم در آوردن را بر خود ببندد.» (لانسون، ۵۸۳)
- اجرای برنامه تدوین تاریخ ادبیات باید تحت نظارت یک نهاد علمی و با مشارکت جمعی متخصصان علوم انسانی و در مواقع ضرور متخصصان علوم پزشکی، گیاه پزشکی، دامپزشکی، داروشناسی و علوم محض (اعم از شیمی، فیزیک، ریاضی و...) صورت گیرد.
- تبیین ابعاد تدوین تاریخ ادبی از ضروری‌ترین اموری است که باید در طراحی و پاسخ به این سؤالات می‌تواند مسأله را روشن کند:

۱- انتظارات ما از تاریخ ادبیات چیست؟ تاریخی از ادبیات فارسی یا تاریخ ادبیات فارسی؟
 ۲- اگر تاریخ ادبیات فارسی است، چگونه تألیف شود؟ تاریخ نقلی باشد یا تاریخ تحلیلی؟ قطعاً
 تدوین یک اثر جامع تحلیلی از ادبیات پربار و گرانسنگ فارسی (و نه تنها ایرانی) می‌تواند
 سوابق فرهنگی و تمدنی ایرانیان را از پس قرن‌ها بیرون کشد و با نظامی علمی و بر پایه
 تحلیلی فلسفی و منطقی ابعاد گوناگون متون فارسی را نشان دهد بدون آنکه بعدی از
 ابعاد، بعد دیگر را ناروا تحت‌الشعاع خود قرار دهد.

- با این نگاه و با تکیه بر پیشینه تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران که بعد از تذکره‌ها از سال ۱۲۹۶
 توسط ذکاءالملک فروغی و با تألیف «تاریخ ادبیات فارسی» آغاز شد و با قلم اقبال آشتیانی،
 جلال همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر، رضازاده شفق، ملک‌الشعراى بهار، حسین فریور، سلیم
 نیساری، سعید نفیسی، حسین خطیبی گسترش یافت و زمینه را برای حضور مجموعه ارزشمند
 تاریخ ادبیات در ایران، تألیف روانشاد ذبیح‌الله صفا فراهم آورد و پس از آن نیز دیگران به صور
 مختلف در صدد تکمیل تاریخ ادبیات در ایران پرداختند، باید مجموعه‌ای را تدوین کرد که هر
 متن را در شبکه تاریخی و ادبی چنان نشان دهد که:

- ۱- رابطه هر متن با متون پیش و پسش روشن شود.
- ۲- میزان «مؤلف‌مداری» یا «مخاطب‌مداری» آن معلوم گردد.
- ۳- شأن و منزلت و قابلیت «تقدپذیری» آن روشن شود.
- ۴- فراز و فرود اثر در سیر تاریخی قابل پی‌گیری باشد.
- ۵- زنده و یا مرده بودن اثر در دوره‌های گوناگون بررسی شده باشد.
- ۶- تعامل اثر با علوم، فرهنگ، اجتماع و دین در زمان تألیف معلوم باشد.

نتیجه‌گیری

از آنچه به اختصار و اجمال درباره تاریخ ادبیات و دانش‌های دیگر گفته شد، این نتایج حاصل
 است که:

- محققان بایستی منشأ مناقشات را در مباحث تاریخ ادبیات جست‌وجو کنند و تکلیف
 خودشان را با تاریخ و ادبیات به‌گونه‌ای بنیادین روشن نمایند.
- پیشینه ادبیات و علوم پیشینه‌ای دیرین است که دست‌کم تا دوره مشروطه تفکیک آنها را
 یکدیگر مشکل و یا غیرممکن است.

- متون منثور ادبی را - به سبب پیوندش با علوم - باید متونی بینارشته‌ای تلقی کرد و تاریخ ادبیات را بر اساس عناوین جدیدی مانند متون ادبی - فلسفی، متون ادبی - تاریخی، متون ادبی - پزشکی و... طبقه‌بندی و بررسی کرد.

- تدوین تاریخی ادبیات بر پایه مباحث و روش‌های جدید، امری ضرور و لازم است اما این کار از عهده فرد یا افراد محدود خارج است. اجرای این طرح علمی باید تحت نظارت یک نهاد علمی و با مشارکت متخصصان در شاخه‌های متفاوت علوم انسانی انجام گیرد.

- لازم است برای اجرای طرح مذکور، از نظریه‌ها و الگوهایی بهره برد که با حال و هوای فرهنگ و تاریخ ادبی ما سازگار باشد. طراحی تدوین تاریخ ادبیات بر اساس نظریه‌های و الگوهای غربی الزاماً منتج به نتیجه مطلوب نخواهد شد.

منابع

- آئینه‌وند، صادق (۱۳۶۴)، علم تاریخ در اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۲)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی.
- سمیعی، احمد (۱۳۹۱)، گلگشت‌های ادبی (دفتر اول)، تهران، هرمس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات خلاصه جلد اول، تهران، ققنوس.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷)، نظریه تاریخ ادبیات، تهران، سخن.
- لانسون، گوستاو (۱۳۹۱)، روش تاریخ ادبیات‌نگاری، ترجمه احمد سمیعی، چاپ شده در «گلگشت‌های ادبی»، (تهران، هرمس)
- مکالا، بی‌ین (۱۳۸۷)، بنیادهای علم تاریخ (چیستی و اعتبار شناخت تاریخی)، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نشر نی.
- ولک، رنه (۱۳۹۱)، درباره ادبیات، ترجمه احمد سمیعی چاپ شده در کتاب «گلگشت‌های ادبی»، ص ۳۸۱-۴۱۸، تهران، هرمس.